

## اندیشه

حقوق؛ رسوب تاریخی اخلاق  
ناصر کانوزیان

بررسی نقش اخلاق در فقه و حقوق  
سیدمحمد موسوی بجنوردی

این پرده‌نشین و آن شاهد بازاری  
مقصود فراستخواه

چرا اولویت حق بر خیر شالوده آزادی و دموکراسی است؟  
سیدعلی محمودی

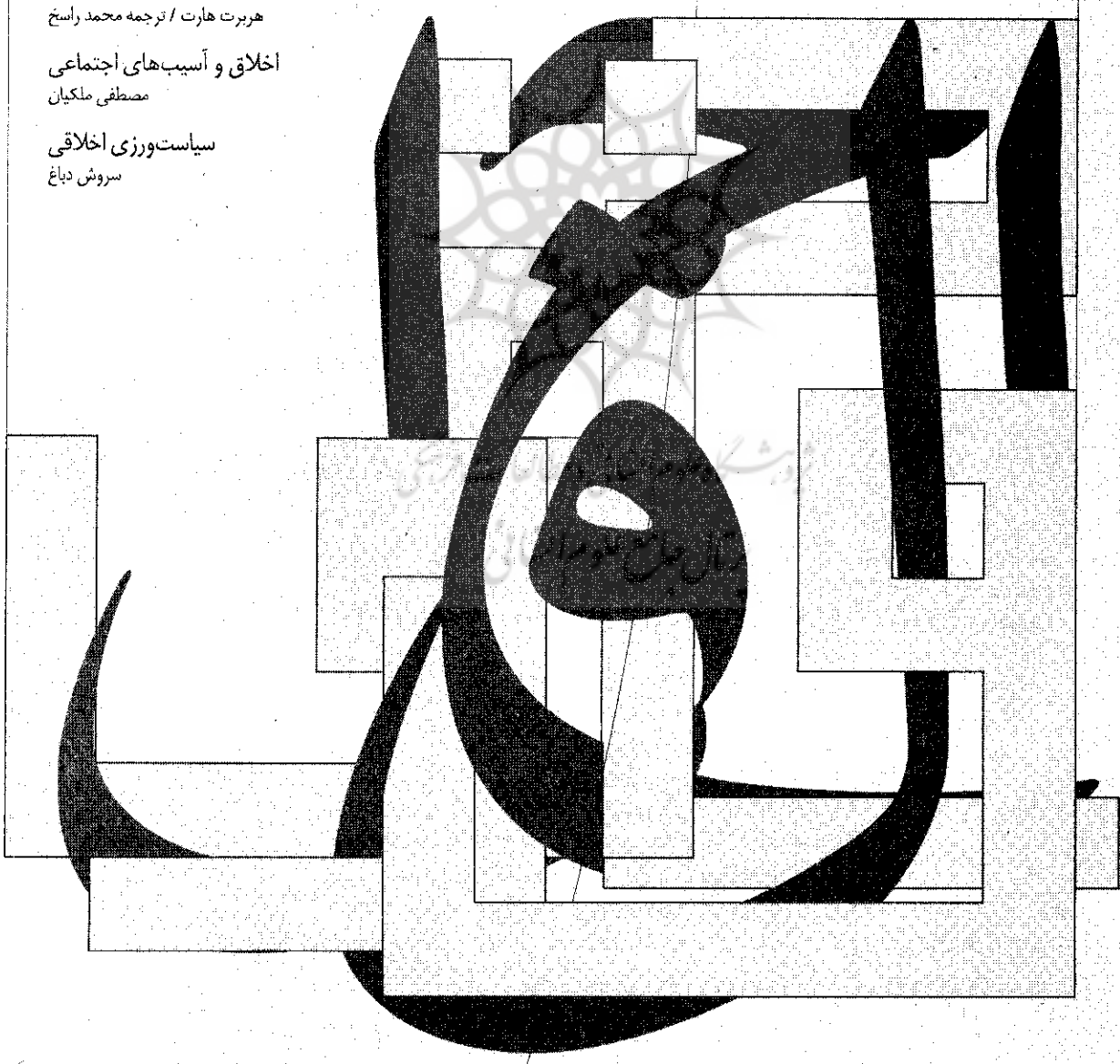
اندر نسبت قانون و اخلاق  
احد فرامرز قراملکی

رابطه حقوق و اخلاق  
حسین میرمحمدصادقی

الزام قانونی اخلاق  
هربرت هارت / ترجمه محمد راسخ

اخلاق و آسیب‌های اجتماعی  
مصطفی ملکیان

سیاست‌ورزی اخلاقی  
سروش دباغ



## حقوق؛ رسوب تاریخی اخلاق

درآمدی بر نسبت اخلاق و حقوق

ناصر کاتوزیان



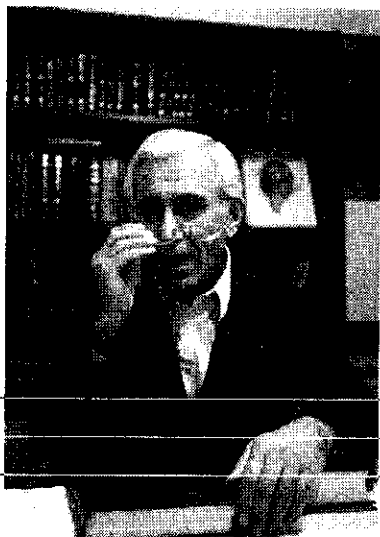
برای فهم رابطه اخلاق و حقوق، نخست باید مفهوم آن‌ها را بشناسیم. حقوق، مجموعه‌ای از قواعد الزام‌آور کلی است که برای ایجاد نظم و استقرار عدالت بر یک جامعه و زندگی اجتماعی اشخاص حکومت می‌کند و از طرف دولت تضمین می‌شود. قواعد حقوق الزام‌آورند. حقوق مجموعه‌ای از بایدها و نبایدها و قاعده‌ای رفتاری و کلی است. بنابراین تصمیماتی که مجالس مقتنه در مورد موضوعات خاصی می‌گیرند، مثلاً مستشاری را استخدام می‌کنند یا کتاب مفیدی مثل لغت‌نامه دهخدا را چاپ می‌کنند، در مبحث حقوق جایی ندارند، زیرا حقوق باید کلی باشد یعنی با یک بار انجام شدن تمام شده فرض نشود و خاتمه نیابد. همچنین تمام کسانی که مصداق یک عنوان کلی هستند، دارای حقوق یکسانی هستند. این‌ها اوصاف حقوق هستند، اما حقوق دو هدف اصلی دارد که گاه با هم در تعارض قرار می‌گیرند: ۱. ایجاد نظم؛ ۲. استقرار عدالت.

این دو با یکدیگر ارتباط دارند و هیچ یک بدون دیگری، فایده مطلوب ندارد. اساس عدالت باید بر زمینه نظم باشد. عدالت بدون نظم به وجود نمی‌آید و نظم هم اگر بدون عدالت باشد، فایده‌ای ندارد. به قول روسو، نظم در زندان هم یک نوع نظم است و هیچ کس نمی‌تواند از آن تخطی کند، ولی نظم مطلوب نیست؛ عدالت باید ضمیمه نظم شود تا مطلوب باشد. چیزی که مشخصه قواعد حقوق در خصوص اخلاق است، تضمینی است که از طرف دولت صورت می‌پذیرد. قواعد اخلاقی بر وجدان شخص تکیه دارند یعنی اعتبارشان از درون تضمین می‌شود نه از بیرون. در حالی که قواعد حقوق از سوی دولت تضمین می‌شوند. هیچ قاعده حقوقی را نمی‌توان

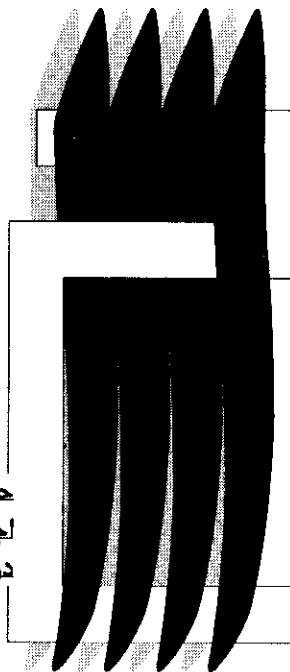
یافت که دولت در قبال آن هیچ ضمانت اجرایی نداشته باشد. در ادامه این مقاله، به تفاوت‌های معرفت‌شناختی اخلاق و حقوق و همچنین به پاره‌ای از موارد و مصادیق اخلاق اجتماعی اشاره خواهد شد.

### تعریف اجمالی اخلاق

اخلاق مجموعه قواعد نیکوکاری و رسیدن به کمال است. به وسیله اخلاق، معیاری برای فهم خوب و بد امور به دست می‌آوریم. آنچه که شاید کمتر مورد توجه قرار گرفته، این است که داور اخلاق به اعمالی تعلق می‌گیرد که از روی اراده صورت می‌گیرند و به فرمان عقل انجام می‌شوند، بنابراین اعمالی که از روی اکراه یا غریزه صورت می‌گیرند، فاقد مبنای اخلاق به شمار می‌روند. مهم این است که کسی توانایی انجام کار بدی را داشته باشد و از انجام آن امتناع کند. در این زمینه حکمای بسیاری اظهار نظر کرده‌اند، حکیم مسیحی معروف، حسین



## حقوق، رسوب تاریخی اخلاق است، یعنی اخلاق اجتماعی به اندازه‌ای قدرت پیدا کرده که توانسته است دولت‌ها را با خودش در مورد ایجاد حقوق همراه کند



کاری اخلاقی نیست. در مقابل این‌ها، اخلاق دیگری هم سر برآورده که اخلاق دولتی است و البته عمومیت ندارد و کسانی مثل هابز و هگل می‌گویند اخلاق عبارت است از اطاعت از دولت و احترام به قواعد دولتی. اگر اخلاق این‌گونه باشد، نمی‌توانیم به هیچ چیز انتقاد کنیم، بلکه باید در مقابل نظام دولتی، مطیع محض باشیم. صحبت کردن از این اخلاق، ضرورت چندانی ندارد و در واقع، عیش به اندازه‌ای است که نمی‌توان در آن حسنی یافت. حال از بین این سه گرایش، کدام را می‌توان انتخاب کرد؟ نگرانی ما انتخاب بین اخلاق برترین و اخلاق اجتماعی است. چه کنیم تا این دو امر متضاد با هم جمع شوند؟ چه کنیم تا محاسن این دو مفهوم را بگیریم و از معایبش بهره‌بریم؟ تئوری‌ای که من در این خصوص ارائه می‌دهم، اخلاق والای اجتماعی نام دارد. مقصود از اخلاق والای اجتماعی، آن است که بر خلاف توصیه جامعه‌شناسان ۱، نباید اخلاق برترین را کنار گذاشت، بلکه باید آن را محترم شمرد، بدون این که جانشینی برایش برگزید، مگر آن بخش‌هایی از آن که آداب و رسوم مسلمی بر خلاف آن‌ها شکل گرفته است.

۲. برای استخراج قواعد اخلاقی باید به کار نیکوکاران و برگزیدگان مراجعه کرد. به قول نویسندگان، باید اخلاق محسنه را در خلق و خوی محسنین جست و بازتاب آن اخلاق برترین را در وجدان آن‌ها دید. حال چگونه باید این محسنین را تشخیص دهیم؟ منتسکیو در

می‌گیرند. کانت برای این که منظور خود را از اخلاق عملی مبهم نگذارد، می‌گوید: "اولین مصداق برای عقل عملی، آزادی و آزاد زیستن است. همه چیز از آزادی نشات می‌گیرد." او سیستم فلسفی خود را بر مبنای آزادی پایه می‌ریزد و می‌گوید: "تمام عمر خود را صرف اخلاق نظری کردم، اما روسو به من آموخت باید جایی نیز برای ایمان گذاشت که این ایمان همان عقل عملی است." مثلاً ارسطو می‌گوید: "برده همیشه برده است"، در حالی که امروز این طور نیست. این گفته ارسطو هیچ از مقام او نکاسته است. این در نتیجه تحولی است که قواعد اخلاقی در وجدان ما داشته‌اند. اما اخلاق در عین حال که قواعد ثابتی دارد، حتی در سنتی‌ترین جوامع هم تحول آرامی را می‌پیماید. گروه دوم کسانی هستند که به اخلاق اجتماعی توجه می‌کنند. طرفداران این عقیده، معتقدند اخلاق یعنی علم به آداب و رسوم. دورکیم، پدر جامعه‌شناسی می‌گوید: "من تعجب می‌کنم که اخلاقیون هنوز به این تفکر ساده نرسیده‌اند که تصور ما از قواعد اخلاقی در نتیجه اموری است که از جلسوی چشمان ما می‌گذرد." طرفداران این عقیده آنچه را که می‌پسندند، اخلاق می‌خوانند و آنچه را نمی‌پسندند، خارج از حوزه اخلاق می‌شمارند. مزیت این گرایش آن است که اخلاق را به روز می‌کند، اما دو عیب عمده هم دارد، عیب اول پیروی از جامعه است نه رهبری جامعه و عیب دوم اختلافی است که میان مردم ایجاد می‌کند، اختلاف درباره این که چه کاری اخلاقی هست و چه

توماس داکمی که کارش تطبیق دین مسیح با فلسفه ارسطوست، می‌گوید: اخلاق یک قاعده رفتار انسانی است، یعنی رفتاری اخلاقی است که مطابق اراده و بر مبنای عقل باشد. همچنین خواجه نصیرالدین طوسی می‌گوید: اخلاق علمی است که هدفش ایجاد منشی است که آدمی را از کار بد باز دارد و سبب شود هر کاری که از روی اراده از انسان سر می‌زند، پسندیده باشد. در نتیجه اخلاق با اعمال ارادی و عقلی سروکار دارد، نه با اعمالی که ناخودآگاه یا غریزی از افراد صادر می‌شوند. اما برای این که به مفهوم اخلاق نزدیک‌تر شویم، باید اقسام این مفهوم را بشناسیم. اقسام اخلاق عبارتند از: ۱. اخلاق برترین، ۲. اخلاق اجتماعی، ۳. اخلاق دولتی. کسانی که معتقد به اخلاق برترین هستند، اعتقاد دارند اخلاق باید دارای منشایی فراتر از اراده انسان باشد تا برای انسان تکلیف شود، در حالی که قواعد حقوق باید متکی بر پشتیبانی دولت باشند. پس اگر منشأ اخلاق فراتر از اراده فرد نباشد، این خود به معنای بی‌اخلاقی است. استدلال دیگر آن است که نقش اخلاق، هدایت و رهبری است و اخلاق فقط به تشخیص آنچه هست، نمی‌پردازد. به نظر کانت، فیلسوف معروف آلمانی، "عقل نظری آن است که انسان در اثر تجزیه و تحلیل امور و تفکر و تأمل به آن می‌رسد، حال آن‌که عقل عملی سلسله ندهایی است که حکم می‌کنند که کاری را انجام بدهیم یا ندهیم."

در حقیقت عقل عملی، قواعد رفتاری و تحکمی است که از سوی وجدان شخص شکل

پاسخ این سوال می‌گوید: "همه مردم لیاقت ندارند که حکمران باشند و حکومت کنند، ولی لیاقت دارند که حکمران صادق را انتخاب کنند." ملافیض کاشانی در مهجریا نیز نقل کرده است که: "شیخ پاکیزه، مصفا و اخلاقی را باید معیار قرار داد که چه چیز خوب و چه چیز بد است." در حقیقت جمع بین اخلاق‌ها تنها راه حل است.

### ارتباط اخلاق با حقوق

در تاریخ سه مرحله برای ارتباط بین اخلاق و حقوق پیموده شده است: ۱. در مرحله اول، بین اخلاق و حقوق هیچ تفاوتی وجود نداشت. قبل از مشروطیت، قواعد مذهبی و حقوقی حاکم بود. هم اخلاق وجود داشت هم حقوق و مردم به هر دو عمل می‌کردند و قبل از آن، در جوامع قدیم، عادات و رسوم اجتماعی بود که مردم را اداره می‌کرد، یعنی پیش از آن که دولت‌ها تشکیل شوند. بنابراین در دوران قدیم نیز از استثناهای بگذریم، قواعد حقوق و اخلاق یکی بوده است.

۲. در قرن ۱۸ میلادی، وقتی نهضت‌های آزادیخواهی در دنیا نضج گرفتند، در این مفهوم هم تجدید نظر شد. علمای پیشین در آزادیخواهی، به این فکر افتادند که قلمرو دولت را به اعمال بیرونی محدود کنند، یعنی دولت را تا آستانه خانه راه دهند، ولی داخل خانه دیگر دولتی در کار نباشد و بین اخلاق و حقوق، مرز مشخصی کشیده شود. آنان گفتند هر چه درون ما می‌گذرد، به خودمان مربوط است و اعتبارش به وجدان ما بستگی دارد. در مقابل آنچه تحت عنوان اعمال خارجی از ما سر می‌زند، مربوط به جامعه است و دولت می‌تواند آن را اجبار کند. یکی از پیشگامان این نظر عامه، کشیش مذهبی مسیحی، تومازیوس است، اما پیشین‌تر برجسته این عقیده ایمانوئل کانت بود که میان اخلاق و حقوق تفاوت عمده قائل شد و گفت: "اخلاق به درون انسان توجه دارد و حقوق به اعمال بیرونی می‌پردازد." هدف سیاسی پیروان این عقیده آن بود که قدرت دولت‌ها را در زندگی خصوصی مردم محدود کنند. آنان به این باور رسیده بودند که انسانیت نباید در راه اقتدار دولت فدا شود. انسان در عین آن که در جامعه زندگی می‌کند و باید قواعد و نظامات آن جامعه را رعایت کند، باید از درون آزاد باشد و حداقل مامنی برای اعتقاداتش داشته باشد. این وضع

ادامه داشت تا زمانی که عقاید فردگرها هم رو به سستی گذاشت.

۳. جنگ‌های جهانی اول و دوم این نکته را ثابت کردند که هر چه در راه دموکراسی و آزادیخواهی و حکومت مردم تلاش شود، باز هم نمی‌توان ظلم را از بین برد، زیرا دموکراسی هم این عیب را دارد که به حکومت اکثریت بر اقلیت محدود می‌شود. بنابراین باید اصولی وجود داشته باشند که برای دموکراسی هم محدودیت ایجاد کنند. قواعد حقوق بشر در نتیجه همین نهضت شکل گرفته‌اند. هنگامی که سعی شد ارتباط حقوق و اخلاق با هم حفظ شود، لزوم تدوین حقوق بشر نیز شکل گرفت و رعایت آن اجباری شد؛ این مسأله از چند جهت قابل توجه است، مثلاً از جهت مفهوم اجتماعی حقوق و اخلاق. جامعه‌شناسان می‌گویند حقوق، قواعدی است که خود به خود و در نتیجه نزدیک شدن گروه‌های اجتماعی و عادات و رسوم مردم به وجود می‌آید. در مورد اخلاق نیز همین را می‌گویند. بنابراین برای حقوق و اخلاق تفاوتی باقی نمی‌ماند و تفکر اجتماعی به نزدیک شدن حقوق و اخلاق دامن می‌زند. عده دیگری به جای ایده حقوق فطری که معتقد است حقوق مربوط به فطرت آدمی است و دولت‌ها موظف‌اند از آن پیروی کنند، قواعد اخلاق را بنیان نهند تا به این وسیله بتوان معیاری برای خوب و بد به دست آورد. یعنی اخلاق در کنار حقوق، حقوق نیست، ولی حقوق را ارزیابی می‌کند و نشان می‌دهد کدام حقوق خوب و کدام حقوق بد هستند. امروزه وقتی برخی قوانین را نقد می‌کنیم، در واقع از اخلاق یاری می‌گیریم. پس می‌توان نتیجه گرفت اخلاق و حقوق دارای مفهوم یکسانی نیستند. اخلاق، قوانین حقوقی را ارزیابی می‌کند. علاوه بر این، حکمایی که در کار اجتماع اندیشه می‌کنند، به این نتیجه رسیده‌اند که اگر اخلاق را از کنار حقوق برداریم، زیبایی، لطافت و حسن را از آن گرفته‌ایم و فقط از زور و اقتدار اطاعت کرده‌ایم، یعنی به حق، قابلیت سوءاستفاده داده‌ایم. پس طرز اعمال حق باید اخلاقی باشد. به این ترتیب سوءاستفاده از حق به عنوان یک تئوری تازه در دنیا رونق گرفت. حال آن که در خصوص قانون اساسی ما، تنها ماده‌ای که در کمیسیون آن زمان نوشته شد و هنوز به جای خودش اعتبار دارد، قضیه مربوط به سوءاستفاده از حق

است. یکی از اصول قانون اساسی این است که: "هیچ کس حق ندارد حق خود را وسیله اضرار به غیر یا لطمه زدن به مصالح عمومی قرار دهد." این به عنوان یک جهش انقلابی در مفاهیم حقوقی است. این را در بازنگری قانون اساسی حفظ کرده‌اند، ولی اصلاً از آن استفاده نمی‌شود، یعنی مورد استفاده‌اش به رویه‌های قضایی و دادگاه‌ها و حتی احزاب سیاسی نرسیده که مورد استفاده قرار گیرد. حق هم حد و مرزی دارد و محدود به هدف‌هایی است که برای آن به وجود آمده است، به این ترتیب گرچه از قانون باید اطاعت کرد، اما در مواردی از آن اطاعت نمی‌شود. برای مثال هنگامی که قانون حمایت خانواده به تصویب رسید، به زن اجازه داد، از شوهرش طلاق بگیرد، اما هیچ محضری زنی را که به حکم دادگاه از شوهرش طلاق گرفته بود، برای دیگری عقد نمی‌کرد. چنین مقاومت‌هایی ممکن است از نظر اجتماعی صورت پذیرد. بنابراین دولت آزاد نیست هر قانونی می‌خواهد، بگذراند، بلکه قوانین و نیروهای اخلاقی مانع تصویب برخی قوانین می‌شوند، به عبارت دیگر، اخلاقیات در قوانین نفوذ می‌کند. در حقیقت حقوق، رسوب تاریخی اخلاق است، یعنی اخلاق اجتماعی به اندازه‌ای قدرت پیدا کرده که توانسته است دولت‌ها را با خودش در مورد ایجاد حقوق همراه کند. این در مورد تعدیل حقوق بسیار موثر است، یعنی در کنار قواعد حقوقی الزام‌آوری که دولت وضع می‌کند، یک سلسله قواعد اخلاقی هم وجود دارد که آن قواعد را تلطیف و تعدیل می‌کند. حتی در حقوق مذهبی، مثلاً در خصوص قاعده قصاص در قرآن آمده است و لکم فی القصاص حیات یا اولی الالباب لکمم تتقون (بقره: ۱۷۲)، قاعده "ولئن صبرتم خیر لکم" آن را تلطیف می‌کند. در اسلام به مرد اجازه داده شده در شرایطی چند همسر اختیار کند، ولی حدیثی از پیامبر اکرم (ص) داریم که می‌فرماید: "الله لایحب الظالمین و الظالمات"، یعنی خداوند کسانی که زنان متعدد و شوهران متعدد می‌کنند، دوست ندارد. چنین است که اگر اخلاق از کنار حقوق برداشته شود، حقوق قابلیت پذیرش خود را از دست می‌دهند. اخلاق علاوه بر نفوذ در قانون و تعدیل آن، در عرف نیز دخالت دارد. اما در عرفیات نیز همانند قوانین، نیروهای اخلاقی باعث می‌شوند عرفی

که به رویه قضایی می‌رسد، یک عرف تصفیه شده باشد و این تنها از عهده اخلاق برمی‌آید. به این ترتیب اخلاق در تمام اعمال ما رسوخ می‌کند. به عقیده بسیاری، اگر بخواهیم مفهوم درست عدالت و اخلاق را دریابیم، باید به نوشته‌های نویسندگان و فرهیختگان و علمای نقاط مختلف رجوع کنیم.

حال چه ضرورتی دارد از قاعده اخلاقی پیروی کنیم؟ برتراند راسل می‌گوید: "مشکل انسان امروز آن است که طبیعت اجتماعی، طبیعت ذاتی او نیست". انسان هم انزواطلب است و هم موجودی اجتماعی است. در این جا تضادی به وجود می‌آید که برای از بین بردنش، اخلاق پادرمیانی می‌کند. همچنین نیل به تعالی یکی از نیازهای ماست، همه ما می‌خواهیم بزرگ، پاک و برتر باشیم و لازمه آن این است که به قواعد اخلاق رو کنیم. ملک الشعراء بهار می‌گوید:

اقوام روزگار به اخلاق زنده‌اند

قومی که گشت فاقد اخلاق مردنی است

**چند نکته:**

#### اهمیت شرکت مردم در حاکمیت

مردم یک کشور به همان اندازه به قواعد احترام می‌گذارند و از آن‌ها پیروی می‌کنند که در ایجاد آن قواعد دخالت و مشارکت داشته باشند. وقتی مردم خود را مقهور دولت ببینند، بدون این که اجازه دخالت در حاکمیت داشته باشند، نسبت به آن واکنش نشان می‌دهند. علت این که جوامع از دموکراسی‌ها فراتر می‌روند و به شوراها روی می‌آورند، این است که گاه در دموکراسی‌ها در برهه خاصی افراد رای می‌دهند و نمایندگانی را انتخاب می‌کنند و خود کنار می‌روند و در حکومت شرکت ندارند. ولی وقتی حاکمیت بین مردم تقسیم شود و مردم در کار خودشان دخالت کنند، نسبت به آن علاقه پیدا می‌کنند. آدمی با شنیدن امر و اطاعت میانه خوشی ندارد. وقتی به کسی اجبار شود بر خلاف میلش کاری بکند، قطعاً نسبت به آن واکنش نشان خواهد داد. هر چه اجتماعی تر شویم و جامعه ما پیچیده‌تر شود، بیشتر به این نظم و انتظامات بها می‌دهیم.

رابطه اجرای قانون و نفوذ اخلاق در آن حقوق در اخلاق اثر می‌گذارد و این تاثیر متقابل است. هم حقوق در ایجاد اخلاق عمومی موثر است و هم اخلاق در طرز اجرای قوانین. در

واقع تغییرات تفکر، یکی در نتیجه ارتباط با دنیاست و دیگری به این علت است که قانون تغییر کرده است، دیگر مرز قاطع و کاملاً مشخصی بین حقوق و اخلاق وجود ندارد و هر دو در هم نفوذ دارند. شاید به همین خاطر است که بعضی قانون را از خود نمی‌دانند و فکر می‌کنند قوانین غیراخلاقی هستند. از سوی دیگر خیلی چیزها را بدون این که اجباری هم وجود داشته باشد، اجرا می‌کنند، چون در وجدان خود احساس می‌کنند کار بی‌ضرری است. اعتقاد مردم به این که قوانین، اخلاقی و درست و مطابق میل شان است، یا تنفرشان از قوانین از یک سنخ نیست. البته توجه به این نکته ضروری است که ما نیز چندان به نظم و ترتیب عادت نکرده‌ایم. وقتی احساس می‌کنیم در دولت، حکومت و سازمان‌ها نوعی درهم ریختگی وجود دارد، ما هم بی‌نظم می‌شویم.

#### تفاوت ضمانت اجرای حقوق و اخلاق

به عقیده من قدرت، محدود و مقهور نیروهای اجتماعی است. چنین نیست که قدرت دولت، قدرت قاهره و مطلق باشد. دولت هم مثل سایر مردم، مقهور نیروهای اجتماعی است. در واقع این غلیان و حرکت نیروهای اجتماعی است که قواعد حقوقی را تلفیق می‌کند و به اخلاق ضمانت اجرا می‌دهد. حتی نگاه ضمانت‌بار مردم هم می‌تواند ضمانت اجرا را تضمین کند. قرارداد اجتماعی که این قدر از آن صحبت می‌شود، یک فرض حقوقی و به این معناست که مردم برای این که از امنیت وجود دولت استفاده کنند، بخشی از حقوق خود را به دولت واگذار می‌کنند. تفاوت در این است که ضمانت اجرایی قانون را دولت تعیین می‌کند، ولی ضمانت اجرای اخلاق به وسیله افراد تعیین می‌شود.

#### جهانی شدن و اخلاق جهانی

اخلاق هیچ‌گاه به طور کامل جهانی نخواهد شد. ارتباطاتی که امروز در دنیا به وجود آمده و جهان را به صورت یک دهکده درآورده، باعث شده است اصول اخلاقی مشترک میان جهانیان گسترش یابد. حقوق بشری که این قدر از آن صحبت و حمایت می‌شود، اصول مشترکی است که جهان متمدن به آن اعتقاد یافته است. ولی این اصول در همه چیز اشتراک ندارند. مثلاً هنگامی که در مورد پدیده همجنس بازی در ایران پرسیده شود، به جای انکار این مسأله باید پاسخ داد بسیاری امور در جامعه ما جرم

محسوب نمی‌شود، ولی در غرب جرم به شمار می‌رود و برعکس، خیلی چیزها در کشور ما جرم است که در کشورهای دیگر جرم نیست. منظور آن است که اخلاق تا حدی جنبه محلی دارد. هر چه محل‌ها کوچک‌تر و ارتباطات کمتر باشند، اخلاق محلی‌تر می‌شود. هر چه ارتباطات بیشتر باشند، اخلاق گسترده‌تر می‌شود. اما نمی‌توان مانع گوناگونی‌های اخلاق شد و حتی طرفداران حقوق بشر معتقدند برای هر ملتی باید حاشیه‌هایی در نظر گرفت تا بتوانند طبق آداب و سنن خود عمل کنند. امروز نوعی روحیه سلطه‌گری در دنیا به وجود آمده است. اخلاق جهانی برای کیجاست؟ من منکر اخلاق جهانی نیستم، اما لزومی ندارد طرز لباس پوشیدن و سلام کردن ما مثل مردم دیگر کشورها باشد. ما نباید به خودباختگی برسیم و تصور کنیم مردمان دیگر کشورها پیشرفته‌تر از ما هستند. هر قومی اخلاق خاص خود را دارد و هنگامی که با اقوام دیگر ارتباط پیدا می‌کند طبیعتاً دچار اختلاط اخلاقی می‌شوند. امروزه بسیاری از اخلاق‌های ما تغییر کرده است. آنچه تغییر می‌کند، موافق طبیعت است. اما گاه اختلاط اخلاق‌ها، نامطلوب جلوه می‌کند.

#### رابطه فرهنگ و اخلاق

اخلاق اجتماعی با فرهنگ هر کشور گره خورده است، ولی فرهنگ جدای از قانون نیست. در حال حاضر همه علوم، از جمله اخلاق، به زیر شاخه‌های کوچکتر تقسیم شده‌اند و از حالت کلی‌گرایی خارج گشته‌اند، مثل اخلاق پزشکی، اخلاق مهندسی، اخلاق وکالت و ... . نگاه جزئی باعث می‌شود اخلاق و فرهنگ و رابطه این دو و نفوذی که در هم دارند، همچنین نفوذ آن‌ها در علوم دیگر را بهتر و بیشتر بشناسیم.

منابع:

خواجه نصیرالدین طوسی: اخلاق ناصری، تهران، انتشارات قدیانی، ۱۳۸۶.

دورکیم، امیل: قواعد روش جامعه‌شناسی، ترجمه علی محمد کارزان، موسسه انتشارات و چاپ، دانشگاه تهران، ۱۳۸۳.

راسل، برتراند: اخلاق و سیاست در جامعه، ترجمه محمود حیدریان.

کاتوزیان، ناصر: فلسفه حقوق، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۵.

کاشانی، فیض: محججه‌البیضا، تهران، شرکت چاپ و نشر بین‌الملل، ۱۳۸۴.